

بررسی دلایل گرایش به خشونت افراطی در جنبشهای اسلامی (مطالعه موردی اخوان المسلمین و القاعده)

ماندانا رجایی دستغیب^۱، زرآسا رجایی دستغیب^۲ محمد کاظم کاوه پیشقدم^۳

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز

^۳ استاد یار، دانشگاه آزاد واحد شیراز، گروه علوم سیاسی

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

محمد کاظم کاوه پیشقدم

استاد یار، دانشگاه آزاد واحد شیراز، گروه علوم سیاسی

pishghadam2008@gmail.com

چکیده

بررسی مسئله خشونت در جنبشهای بنیاد گرای دینی یکی از موضوعات حائز اهمیت می باشد. پژوهش حاضر درصدد است که دلایل اصلی توسل گروه‌های اسلام گرا به خشونت افراطی در دو دهه اخیر را مورد بررسی قرار دهد. اعضای این جنبشها خود را در نقش رهبران و منجیان اخلاقی جامعه تصور می کنند، آنان تاریخ اسلامی را به سوی نزول و سقوط می بینند که باید به دست آن ها دوباره احیاء و تجدید حیات شود. در این پژوهش روش تحقیق از نوع توصیفی - تحلیلی است و ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه ای می باشد که با استفاده از اسناد و مدارک از جمله نشریات، مقالات و پایان نامه ها به تجزیه و تحلیل آن می پردازد. نتایج نشان داده است که برداشت غلط این گروه ها از قرآن و استفاده نابجا از احادیث علمای مذهبی سلفی باعث بروز خشونت در این گروه ها می گردد و تشدید کننده آن دخالت کشورهای غربی و مدرنیسم ناقص در کشورهای میزبان این گروه ها می باشد. از طرفی شیوه حکومت های خودکامه عربی نیز انگیزه دهنده این گروه ها بوده اند.

واژگان کلیدی: خشونت، جنبشهای اسلامی، بنیادگرایی.

مقدمه و بیان مسئله

امروزه مسئله خشونت در جنبش های سیاسی یکی از موضوعات حائز اهمیت می باشد. بررسی این موضوع در قالب جنبشهای بنیادگرای دینی به ویژه جنبشهای اسلامی از اهمیت دو چندان برخوردار است. اهمیت این موضوع از سال های نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ میلادی آشکارتر شده است. حوادثی از جمله حمله گروه الجماعه الاسلامیه مصر در منطقه الاهرام به جهانگردان و کشته شدن تعدادی از آن هادر سال های ۱۹۹۳، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ و یا ظهور رژیم بنیادگرای طالبان در افغانستان، کشتارهای فرقه ای در پاکستان، بمب گذاری در میان عزاداران عاشورا در عراق در سال ۲۰۰۴، گسترش عملیات نظامی گروه القاعده در خاورمیانه و حوادث ۱۱ سپتامبر و نابودی برج های جهانی که اوج توجه پژوهشگران و سیاستمداران و اسلام شناسان و افکار عمومی دنیا را به بحث خشونت در گروه های اسلام گرای افراطی در پی داشت. همه موارد بالا نشان از ظهور یک اسلام رادیکال را که کاربرد خشونت را به صورت گسترده مجاز می شمرد، دارد.

این در حالی است که در سال های قبل از ۱۹۹۰ گروه های اسلام گرا برای رسیدن به اهداف خود از ابزار خشونت گسترده استفاده نمی کردند و به گونه ای اصلاح گرایانه و میانه رو بودند.

در تقسیم بندی گونه های خشونت گروه های اسلام گرای افراطی از ۳ مدل خشونت می توان نام برد:

۱- خشونت واکنشی

۲- خشونت ایدئولوژیک

۳- خشونت فرقه ای

در گونه های اول و دوم برای رسیدن به اهداف، توجه اسلام گرایان معطوف به مقامات رژیم های عربی و مأموران امنیتی بود، اما در گونه سوم از خشونت شاهد هستیم که میزان استفاده از خشونت گسترش یافته و مردم عادی و غیر نظامیان نیز هدف خشونت قرار می گیرند. این امر نشان از تبدیل خشونت ایدئولوژیک و واکنشی به خشونت فرقه ای در میان گروه های اسلام گرای افراطی دارد. در این رابطه می توان از جنبشهایی نظیر القاعده، جهاد اسلامی مصر، گروه های رادیکال اسلام گرا در الجزایر، مصر، افغانستان و پاکستان و... نام برد که بخش عمده ای از آن ها در مسیر گونه سوم از اسلام گرایی رادیکال گام نهاده اند. بنابراین بررسی قالب های فکری جنبشهای اسلام گرا، ایدئولوژی، رهبران، اعضاء، آموزش و عملکرد آن ها از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. از آنجا که بخش عمده ای از فهم جهان غرب از اسلام مبتنی بر عملکرد و اندیشه های این گروه ها تعریف شده است، بررسی دقیق جهان بینی و عملکرد جنبشهای اسلام گرای افراطی ضروری به نظر می رسد.

این پژوهش در صدد پاسخگویی به این سوال اصلی است:

چرا برخی از جنبشهای اسلامی به پدیده خشونت گرایش پیدا کرده اند؟

برای پاسخگویی به این پرسش ابتدا به بررسی جنبشهای بنیادگرایی اسلامی پرداخته و سپس دلایل اصلی توسل گروه های اسلام گرا به خشونت افراطی مانند عملیات تروریستی، بمب گذاری و... در دو دهه اخیر مورد بررسی قرار می گیرد. روش پژوهش توصیفی- تحلیلی است و ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه ای می باشد که با استفاده از اسناد و مدارک از جمله نشریات، مقالات و پایان نامه ها به تجزیه و تحلیل آن پرداخته می شود.

ادبیات و پیشینه تحقیق

دکمجیان (۱۳۷۷) در کتابی با عنوان جنبشهای اسلامی در جهان عرب به بررسی علل ظهور جنبشهای اسلامی در جوامع مسلمان در دو دهه گذشته می پردازد. موضوع اساسی و اولیه این کتاب بررسی ریشه ها و الگوی تاریخی رستاخیز اسلامی و اشکال سیاسی جلوه های آن در محیط بحرانی جامعه مسلمان امروزی است. تمرکز کتاب بر اسلام سیاسی و انعکاسات انقلابی آن در جهان عرب است. این کتاب تا حد زیادی بر منابع عربی اصیل - از جمله بسیاری از جزوات، آثار منتشر شده و اعلامیه های مخفی تکیه دارد. دکمجیان در بررسی علل ظهور احیا طلبی اسلامی در دوران های تاریخی گوناگون، براساس یک دیدگاه جامعه شناسی سیاسی، رستاخیز اسلامی را یک حرکت ادواری می داند که در طول تاریخ جوامع اسلامی به ویژه در دورانی که یک بحران فراگیر جامعه را برگرفته روی داده است. برخلاف برخی از محققان و روزنامه نگاران غربی که از واژه بنیادگرایی به عنوان یک پدیده منفی یاد می کند، دکمجیان معتقد است که بنیادگرایی اسلامی را باید در چهارچوب گفتمان گروه های اسلام گرا به عنوان جریانی در نظر گرفت که به زعم خود درصدد است با توسل به اصول و منابع اولیه اسلامی به اصلاح جامعه دست بزنند.

اسماعیلی (۱۳۸۶) در کتاب خود با عنوان القاعده از پندار تا پدیدار، در تلاش است، خاستگاه، زمینه ها و عوامل شکل گیری القاعده را بررسی نماید. از نظر وی ریشه تاریخی این جریان به گرایش های خرد گریز موجود در تاریخ اسلام باز می گردد و باید آن را پیرو و ادامه دهنده مسیر خرد گریزی در جهان اسلام دانست. مهمترین این گرایش ها در تاریخ تمدن اسلام، فقه های اهل حدیث، متکلمان اشعری و خوارج هستند.

اسماعیلی در این کتاب اشاره می کند که خاستگاه اصلی القاعده وهابیت است که خود ریشه در مذهب حنبلی دارد. برای شناخت القاعده دو دیدگاه مطرح است؛ اول دیدگاهی است که القاعده را مانند اخوان مسلمین مصر پدیده ای درون زا می داند که براساس نیازهای جامعه مسلمان به وجود آمده است و شکاف اجتماعی موجود در این جوامع در چند دهه اخیر موجب تقسیم بندی جمعیتی

از نظر سیاسی و تشکیل گروه هایی نظیر القاعده شده است.

دیدگاه دوم دیدگاهی است که القاعده را پدیده ای برون زا و تحمیلی بر جوامع اسلامی می داند که با یاری سازمان های اطلاعاتی کشورهای چون عربستان، پاکستان و ایالات متحده امریکا به وجود آمده است.

در این کتاب نویسنده با جمع بستن و اصلاح هر دو نگرش، دیدگاه سومی را درباره القاعده ارائه می دهد که مطابق آن القاعده پدیده ای مرکب از عوامل درونی و بیرونی است.

مارسون^۱ (۱۳۸۸) در کتابی با عنوان طالبان: جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان در تلاش است که از وضعیت طالبان در افغانستان نمای منطقی را ارائه می دهد. او به اعتقادات طالبان و نحوه تجلی این اعتقادات در نواحی مختلف افغانستان و مرتبط با عناصر مختلف در میان اهالی توجه دارد. مارسون به ترکیب قومی، دینی و زبانی کشور و همچنین به طبیعت ارضی این کشور اشاره می کند. ایمان به اسلام نه فقط برای پاکی روح بلکه به خاطر هویت بخشیدن به ساکنان منطقه اهمیت دارد. در طول تاریخ مردم افغانستان خود را بیشتر بخشی از موجودیت مسلمان سنی مذهب می دانستند که بین دو امپراتوری لامذهب یعنی روس و انگلیس و ایران شیعه مذهب گیر کرده اند.

مارسون در کتابش به موضوع مجاهدین افغان نیز پرداخته است. همه افغان هایی که بر ضد حزب دموکراتیک خلق و نیروهای شوروی که افغانستان را در سال ۱۹۷۹ اشغال کرده بودند، سلاح به دست گرفتند و خود را در حال جهاد می دانستند، به معنی درست کلمه مجاهدین یا رزمندگان جنگ مقدس بودند. در بین این مجاهدین تعداد زیادی عرب نیز به چشم می خورد، که برای کمک به هم کیشان خود به افغانستان سفر کرده بودند و با شوروی می جنگیدند، این گروه به نام عرب های افغان نیز شهرت دارند.

در قسمت هایی از این کتاب مارسون به مواضع عقیدتی طالبان و قرائت آن ها از اسلام، برخورد آن ها با مردم مناطق مختلف تحت سلطه شان، رابطه آن ها با دیگر جنبشهای اسلامی، تأثیر فکری مودودی سیاست های آن ها در مورد زنان و... نیز پرداخته است.

احمدی (۱۳۸۴) در مقاله ای به بررسی جنبشهای اسلامی و خشونت در خاورمیانه پرداخته است. او معتقد است علت اصلی رواج خشونت گرایی علیه اهداف غیرنظامی و مردم عادی از سوی برخی گروه های اسلام گرا، نتیجه ترکیب تجربه های سازمانی و ایدئولوژیک جریان های اسلام گرای مشرق و مغرب عربی در اواخر ۱۹۸۹ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بوده است. تحولات افغانستان نقش عمده ای در گرایش جریان های اسلام گرا به سوی خشونت گرایی افراطی بازی کرده است. افغانستان محل تجمع گروه های عمده اسلام گرای شرق و غرب عربی بود که برای مبارزه با اشغال شوروی به آنجا آمده بودند و در پیشاور به یکدیگر نزدیک شدند. محصول مشترک این تأثیر متقابل و همکاری سازمانی و ایدئولوژیک این دو جریان، ظهور پدیده افغان های عرب بود، که در سال های ۱۹۹۰ دست به انجام عملیات های خشونت بار در کشورهای عربی و نیز کشورهای غربی زدند. خشونت افراطی این جریان را در عملیات سال های ۱۹۹۲-۹۷ مصر، عملیات علیه سفارت خانه های آمریکا، برج های تجارت جهانی در سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۳ و... تجسم پیدا کرد. نویسنده مقاله به تأثیر مخرب این گونه فعالیت ها و مخدوش شدن چهره اسلام در سطح جهان تأکید داشته است.

عباس زاده فتح آبادی (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان بنیادگرایی اسلامی و خشونت، تلاش می کند به بررسی عوامل ظهور و گسترش بنیادگرایی اسلامی و تحولات مربوط به آن و همچنین بررسی رابطه اسلام و خشونت با تمرکز بر اصل جهاد بپردازد. به نظر نویسنده، فعالیت های گروه های اسلام گرا و بنیادگرا را نمی توان با تکیه صرف بر عامل مذهب توضیح داد. کل جریان اسلام گرایی سیاسی چنانچه از اسم آن پیداست، یک جریان سیاسی است. البته به این معنا نیست که نمی توان از زاویه مذهبی به پدیده اسلام گرایی و بنیادگرایی نگاه کرد، به هر حال گروه های اسلام گرا و بنیادگرا از الهامات مذهبی برای توجیه اقدامات خود بهره می گیرند. اسلام گرایی سیاسی پدیده ای سیاسی است که دارای ابعاد مذهبی نیز می باشد.

نکته دیگر اینکه، پدیده اسلام گرایی یا بنیادگرایی اسلامی ذاتاً خشونت طلب نیست، بلکه بسیاری از عوامل خارجی در چرخش بنیادگرایی به سمت خشونت تأثیرگذار بوده اند. در این مورد می توان به سیاست های آمریکا در خاورمیانه، به ویژه حمایت از اسرائیل و مداخلات نظامی آن در منطقه خاورمیانه و بی توجهی به خواسته های گروه های اسلام گرا اشاره کرد. تحول القاعده از محلی گرایی (مبارزه علیه رژیم های سرکوبگر در کشورهای اسلامی و حمایت از قربانیان مسلمان) به سمت جهان گرایی (تروریسم ضد آمریکایی)

¹Marsun

نمونه بارز چنین تحولی است.

احمدی (۱۳۸۴) در مقاله ای با عنوان آینده جنبشهای اسلامی در خاورمیانه تلاش می کند سیر تحولات اسلام گرایی معاصر را در پرتو بحث های نظری جامعه شناسی سیاسی بررسی کند. دو نظریه در علل ظهور جنبش های اسلامی مطرح می شود:

۱- نظریه تجدید حیات اسلامی که توسط خورشید احمد، محقق معاصر پاکستانی بیان شده است.

۲- نظریه ادواری که توسط هریر دکمچیان تدوین شده است.

در نظریه اول خورشید احمد، تجربه جوامع مسلمان در دو قرن اخیر و رابطه میان مسلمانان و غرب را که ریشه در استعمار دارد، بستر مناسبی برای تجدید حیات طلبی اسلامی می داند و آن را محصول فرآیند استعمار و عملکرد آن در جهان اسلام می داند.

در نظریه دوم، دکمچیان با استفاده از دو مفهوم سقوط و رستاخیز به تبیین این پدیده می پردازد. جنبش های اسلام گرا در تاریخ اسلام در واقع عکس العمل ها و پاسخ های مسلمانان به دوران های سقوط و انحطاط بوده است. به عبارت دیگر، جنبشهای اسلام گرا پدیده ای دوره ای هستند که در دوران های خاص ظهور کرده و تحول یافته اند.

نویسنده در این مقاله تاکید زیادی بر روی مشارکت سیاسی به عنوان متغیری که بیشترین تاثیر بر شکل اقدام جمعی اسلامی دارد، می کند. در قسمتی از این مقاله به تجربه بعضی از کشورهای خاورمیانه اشاره می کند که باز شدن فضای سیاسی و گسترش مشارکت در آن ها، باعث تعدیل اقدام جمعی اسلام گرایان شد. از جمله تجربه دوران مبارک در سال های دهه ۱۹۸۰ باعث کاهش خشونت اسلام گرایانه و تقویت اقدام جمعی مسالمت جوینان اخوان المسلمین شد. نتایج پژوهش نشان داد که تحقق سه عامل، شکل اقدام جمعی مسالمت آمیز اسلام گرایانه را به وجود می آورد:

۱- مشارکت سیاسی ۲- بهبود اوضاع اقتصادی ۳- یافتن راه حل عادلانه برای مسئله فلسطین

علیخانی (۱۳۸۴) در مقاله ای با عنوان جنبشهای اسلامی از نگاه راشد الغنوشی، به بیان بخشی از نظرات راشد الغنوشی در ارتباط با جنبش های اسلامی و دلایل گرایش برخی از جریان ها به خشونت و افراط گری، می پردازد. راشد الغنوشی افراطی گرایی و رادیکالیسم را یک واکنش طبیعی بر ضد فشارها و بی عدالتی ها و از سویی واکنش بر ضد کوشش های غرب در تحمیل فرهنگ غربی بر جهان سوم می داند. به عقیده وی، طبیعت استبدادی رژیم های فعلی کشورهای اسلامی که مشروعیت شان را از دست داده اند، عامل اصلی افراطی گری و خشونت در جهان اسلام است. غنوشی تکیه بر جهاد صلح آمیز دارد، منظور وی از جهاد صلح آمیز، جهاد کلمه است، چون نیروی سخن و فشار افکار عمومی که ابتدای آن هم با کلمه است، رفته رفته به تظاهرات و جنبشهای وسیع مردمی می انجامد. در پایان این مقاله راهکار غنوشی برای جلوگیری از رادیکالیسم ذکر شده که گفتگو و احترام به حقوق انسان و احترام به آزادی بهترین ابزار و راهکار برای فرونشاندن رادیکالیسم است. غنوشی مشکل دیگر جوامع اسلامی را در عدم تخصص مسئولان و فعالان حرکت اسلامی در علوم انسانی و اجتماعی و به خصوص رشته هایی چون جامعه شناسی و علوم سیاسی می داند که این مسئله لطمه های جبران ناپذیری بر حرکت اسلامی و چهره اسلام وارد می سازد.

مفهوم بنیادگرایی

بنیادگرایی برگرفته ازواژه لاتین fundamentum به معنای شالوده و اساس است. بنیادگرایی به اندازه عمر ادیان قدمت دارد. زمانی که انسان ها به این نتیجه برسند که اندیشه ها و الگوی فعلی نمی توانند نیازهای انسان را برآورده کنند، به ناچار، چاره را در بازگشت به گذشته های آرمانی دین خود می یابند و تصور می کنند این سیرقهقرایی به مدینه فاضله ای منتهی می شود، که در آغاز پیدایش ادیان وجود داشته است.

مفهوم بنیادگرایی کم و بیش با مفهوم مذهب گره خورده است و این امرمختص به دین اسلام نیست. برخی از ادیان به لحظات تحولات بنیادگرایی، مستعدتر می باشند یا موانع کمتری را برای ظهور بنیادگرایی ایجاد می کنند. در این مورد اسلام و مسیحیت پروتستان دارای زمینه مناسب تری برای ایجاد سریع جنبش های بنیادگرا هستند. (هی وود، ۱۳۷۹، ص: ۵۱۶)

در خصوص بنیادگرایی اسلامی باید اشاره کرد که تفسیر مشخصی از قرآن موجب بنیادگرایی می شود. بنیادگرایی اسلامی جنبش بازگشت به اصول دین و به طور مشخص به دو متن اسلامی یعنی قرآن کریم و سنت نبوی است. بنیادگرای اسلامی به افرادی اطلاق می شود که گزاره های دینی را منحصر به مفاهیم قرآن و سنت می دانند و علاوه بر آن پدیده های جدید و تمدن نوین را

نمی پذیرند. (دکمجان، ۱۳۷۷، ص: ۷۷)

نتیجه این که بنیادگرایی اختصاص به جهان اسلام ندارد، بلکه به گونه ای محصول شرایط بحرانی و پرتعارض سیاسی و اجتماعی قرن بیستم است که در میان بیشتر مذاهب موجود در صحنه این کشاکش ها پدید آمده است؛ منتهی چون جوامع مسیحی از زیر ساخت های نیرومند اجتماعی و اقتصادی و دستاوردهای توسعه ای برخوردار بودند، مانند آب روانی می مانند که افراط گرایی در آن حل می شود. اما برعکس، در جوامع اسلامی که آسیب پذیر بودند، افراط گرایی مذهبی با مقیاس بیشتر و ملموس تری ظاهر می شود که این را در مصر و اخوان المسلمین یا در پاکستان و مودودی و... شاهد بودیم.

بنیادگرایی در اسلام

بنیادگرایی اسلامی در پاسخ به شرایط بحرانی جهان اسلام در طول یک قرن اخیر شکل گرفته است. سقوط های پی در پی امپراطوری عثمانی در روبرویی با اروپا ضرورت مداوم بررسی اندیشه ها و تفکرات اسلامی را ایجاد نموده است. جامعه اسلامی یک پاسخ فرهنگی بومی به این شرایط داد که عبارت بود از بازگشت به اسلام و اصول بنیادین آن. (دکمجان، ۱۳۷۷، ص: ۲۱)

از نظر بنیادگرایان اسلامی، سکولاریسم که از پیامدهای تجربه استعمار در جوامع اسلامی بود، یک انحراف از اصل و قاعده است و بازگشت به اصول و بنیادهای دینی مطابق جامعه اسلامی نخستین زمان پیامبر اسلام و خلفای چهارگانه، بازگشت به اصل و قاعده است. واکنش بنیادگرایان اسلامی به تدریج تبدیل به گفتمان مسلط سیاسی در اغلب کشورهای اسلامی در سه دهه پایانی قرن بیستم شد.

موضوع محوری در بیشتر ادبیات بنیادگرایی پاسخ به آگاهی عمیق از عقب ماندگی مسلمانان و افول اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی در مقابل غرب استعمارگر می باشد. بنیادگرایی به عبارتی واکنشی به گسترش مدرنیته و ارزش های سکولار غربی است. بنیادگرایی اسلامی همچنین واکنشی نسبت به صهیونیسم است؛ از نظر بنیادگرایان صهیونیست ها تحت حمایت مسیحی ها قصد ریشه کن کردن اسلام و مسلمانان از سرزمین مقدس فلسطین را داشته و دارند.

بنیادگرایی یک ایدئولوژی سیاسی نیز محسوب می شود و فقط یک سازه مذهبی نیست. جذابیت اصلی آن برای طرفدارانش فقط برای این واقعیت نیست که یک فضای معنوی و دینی خاصی را پیشنهاد می کند بلکه برای ظرفیت پاسخگویی آن به مشکلات اجتماعی و سیاسی معاصر کشورهای اسلامی است.

(عباس زاده فتح آبادی، ۱۳۸۶، ص: ۱۱۲-۱۱۱)

بنیادگرایی در منطقه خاورمیانه دارای زمینه مناسبی برای رشد و گسترش بوده است؛ این منطقه دارای ویژگی های خاصی است که این شرایط را به خوبی فراهم کرده است؛ ۱- این منطقه شامل کشورهایی می شود که دارای سابقه تمدنی بودند اما در حال حاضر از قافله تمدن عقب مانده اند. ۲- این منطقه تحت سیطره یک نظام استعماری قرار گرفت که به باور بنیادگرایان این نظام استعماری نظامی متکی به مدرنیته است. ۳- کشورهای اسلامی اکثراً دارای حکومت های استبدادی هستند و نظام های استبدادی نیز کم و بیش سکوی استعمار هستند چرا که نمی توانند به مردم خودشان تکیه کنند پس وابسته به ارتباطات بین المللی می شوند و به این ترتیب متکی به سیاست خارجی هستند. در دنیای دو قطبی سابق، یا به شرق تکیه داشتند یا به غرب. با شکل گیری چنین امری است که مسلمانان احساس می کنند که جامعه عقب مانده شان محصول استبداد داخلی - استعمار خارجی است و استبداد داخلی خودتکیه به استعمار خارجی دارد؛ در نتیجه، در کل، بنیادگرایان دلیل عقب ماندگی جوامع اسلامی را بیش از هر چیز در استعمار خارجی می دانند.

در واقع آنچه در خاورمیانه اهمیت دارد حضور استعمار، نفت و جغرافیا است. این مثلث یعنی تمدن فرو ریخته، استبداد داخلی و استعمار خارجی به چیزی دامن زده به نام اسطوره بازگشت به خویشتن که خود را در قالب احیاء نشان می دهد و این احیاء هم خیلی زود به بنیادگرایی می انجامد. (فیرحی، ۱۳۸۹، ص: ۱۰۹)

اصول بنیادگرایی اسلامی

از نیمه اول قرن بیستم جنبشهای بنیادگرایانه در سراسر جهان اسلام روند رو به گسترشی داشته اند. این جنبشها بسته به شرایط

زمانی و مکانی دارای اشتراکات و اختلافاتی هستند. برای فهم بنیادگرایی اسلامی با استفاده از بحث لورنس دیویدسون^۲ به اصول مشترک جنبشهای مزبور به طور خلاصه پرداخته می شود:

اول این که اغلب جنبشهای بنیادگرا به این نظر هستند که جهان اسلام در یک حالت بی نظمی و اغتشاش در اثر زوال سیاسی و اخلاقی در طول قرن ها به سر می برد. این زوال درست از زمانی شروع شد که ارزش ها و اصول و تعالیم دین اسلام به فراموشی سپرده شده و یا مورد بی احترامی واقع شد.

دوم اینکه زوال، منجر به تهاجم غرب به سرزمین های اسلامی شده که یک حالت از خود بیگانگی غیراخلاقی را با تزریق ارزش های سکولار مبتنی بر ماتریالیسم و ناسیونالیسم به جهان اسلام به وجود آورده است.

سوم اینکه برای مبارزه با این زوال و تهاجم فرهنگی، مردم جهان اسلام باید دوباره اسلامی شوند. احیای اسلام و شریعت اسلامی راه حل بنیادگرایان برای حل معضلات کشورهای اسلامی است.

چهارم اینکه تنها راه احیای اسلام، سیاسی کردن دوباره خود اسلام است. از نظر آن ها اسلام بارد طاغوت یا خدایان فاسد و باطل شروع می شود. غرب و غرب گرایان در جهان کنونی نماد طاغوت و شر و فسادند. آن ها معتقدند اجرای صحیح قوانین اسلامی برگرفته از جامعه ایده آل اسلامی زمان پیامبر اسلام و خلفای چهارگانه، براساس متن صریح قرآن و احادیث منجر به حل مشکل فساد و ایجاد عدالت و برابری اقتصادی و اجتماعی در جوامع اسلامی خواهد شد. (دیویدسون، ۱۹۹۸، ص: ۱۲-۱۳).

ویژگی های مشترک جریان های بنیادگرا از نگاهی دیگر عبارتند از تأکید بر عدم جدایی دین از سیاست، تأکید بر قرآن و سنت پیامبر، صحابه و خلفای راشدین، فراتر رفتن از ارکان پنج گانه اسلام (شهادتین، نماز، روزه، زکات و حج) و تأکید بر اصل جهاد (به معنای تلاش برای ساختن جامعه ایده آل اسلامی و استقرار حاکمیت الهی به عنوان رکن ششم اسلام و تأکید بر برقراری عدالت اجتماعی). (دکمجیان، ۱۳۷۷، ص: ۸۸)

در ضمن همه گروه های بنیادگرا براساس دشمنی و تضاد با غرب شناخته می شوند. بنیادگرایان مخالف سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب هستند و ارزش های غربی را رد می کنند. اصطلاحاتی نظیر صلیبی، جنگ های صلیبی، اسرائیل آلت دست غرب از سوی بنیادگرایان مطرح می شود. (روا، ۱۳۷۸، ص: ۲۱۶)

بدون تردید هر جریان سیاسی و اجتماعی در مسیرهای خود دچار اشکالاتی می شود. بنیادگرایی اسلامی نیز توسط سه گروه مخدوش شده است. اول امپریالیست ها دوم مقدس مآبانی که درک درستی از موازین و اصول شرع اسلام ندارند و عملکرد آن ها به تخریب یک هویت مقدس می انجامد و بالاخره کسانی که از دین و مذهب به عنوان پوششی برای توجیه اقدامات خلاف خود سوء استفاده می کنند

بنیادگرایی در اسلام با تأکید بر اندیشه های وهابیت و فرقه حنبلی و گروه القاعده

وهابیت ریشه در افکار و عقاید سنت شکنانه واعظ نجدی عربستان، محمدبن عبدالوهاب (۸۷ - ۱۷۰۳م) دارد که ادعا می کرد اسلام باید از بدعت ها پاک شود. او معتقد بود که پیام خدا که به طور اصیل و کامل بر پیامبر نازل شده و به مردم رسیده است در اثر بدعت های زیاد در طول قرون، خلوص خود را از دست داده است. او عملاً با توسل به پیامبر و یاران او، شفاعت و وساطت اولیاء، زیارتگاه ها و... که در شبه جزیره عربستان تبدیل به عرف شده بود مخالفت می کرد. او همه این موارد و مواردی مانند رقص، استفاده از جواهرات، موسیقی و... را شرک می دانست. او مسلمانان را به تفسیر تازه و نو از اسلام براساس منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن و سنت پیامبر دعوت می کرد و معتقد بود برای تحقق جامعه اسلامی عادلانه باید تمام قوانین اسلامی به طور دقیق مانند جامعه اسلامی نخستین در زمان پیامبر و خلفای چهارگانه رعایت شود. براین اساس به آن ها سلفی هم می گویند، یعنی پیروان اسلاف (گذشتگان). از نظر عبدالوهاب نمونه بارز سلف صالح احمدبن حنبل بود. مکتب فقه حنبلی یکی از سخت ترین مکاتب اسلامی است و به دلیل همین سخت گیری هایش کمترین تعداد طرفدار را در میان مسلمانان امروز دارد، هرچند تکیه گاه بسیاری از بنیادگرایان سنی است. (دکمجیان، ۱۳۷۷، ص: ۸۸)

وهابیان معتقدند که باید اساس دین بر قرآن و مفاهیم ظاهری احادیث باشد و در پی آنند که این آیات و روایات بدون هرگونه تغییر و تأویل مورد استفاده عمل قرار گیرند، یعنی صرفاً به ظاهر مفاهیم آن ها عمل شود. در عقاید این فرقه نیازمندی قرآن به سنت بیش از نیازمندی سنت به قرآن است و احادیث را باید به قرآن عرضه کرد. البته این بدان معنا نیست که قرآن در درجه دوم قرار دارد و سنت و

²- Lorens Davidsun

احادیث ارجح اند، بلکه باید به قرآن همانگونه عمل کرد که پیامبر آن را انجام می داد، هرچند این مسئله نیز معمولاً با تغییراتی که در طول زمان در دنیا بوجود می آید، با مشکلاتی رو به رو می شود.

سه عامل در اوایل دهه ۱۹۷۰ باعث رشد و ترقی عربستان و به تبع آن وهابیت شد: اول مرگ جمال عبدالناصر و ناکامی ایدئولوژی بان عربیسم، دوم موفقیت تحریم نفتی اعراب بعد از جنگ ۱۹۷۳ و سوم افزایش قیمت نفت و در نتیجه درآمد عظیم نفتی دولت عربستان به عنوان حامی وهابیت و اما آخرین خیزش در گسترش وهابیت در سال ۱۹۷۹ صورت گرفت. از طرفی در این سال شوروی به افغانستان حمله کرد و از طرف دیگر بنیادگرایی شیعی در اثر پیروزی انقلاب در ایران رشد یافت؛ امریکا، عربستان و پاکستان براساس یک اتحاد نانوشته برای کنترل تهدید شوروی از ایدئولوژی وهابی برای ایجاد جنگ نیابتی بین المللی علیه شوروی حمایت کردند. عربستان تأمین کننده مالی پایگاه های آموزشی و مدارس اسلامی وهابی و سلفی برای دعوت به جهاد بین المللی علیه روس ها بود.

وهابی ها که تنها یک درصد از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهند و نیز جنبش بزرگ تر سلفی، آنگونه که تصویری سودبی رحم و خشن نیستند بلکه فقط محافظه کار و بنیادگرا هستند. آن ها عموماً کشتار انسان های بی گناه را مجاز نمی دانند. تنها افرادی که به این امر معتقدند سلفی های تکفیری اند که اقلیت بسیار کوچکی را در بین جنبش بزرگ سلفی تشکیل می دهند. (عباس زاده فتح آبادی، ۱۳۸۶، ص: ۱۱۴)

سلفی های تکفیری به موارد زیر معتقد هستند:

۱- تکفیر: آن ها به خودشان اجازه می دهند علیه مسلمانان دیگر نیز در صورتی که اعمال آن ها مورد قبول نباشد به عنوان کافر یا مرتد اعلام جنگ دهند. چه رسد به غیر مسلمانان، آن ها غیر مسلمانان را به عنوان کفار فقط شایسته مرگ می دانند.

۲- رد اقتدار سیاسی: اسلام سنتی حاکمان شروع خاص خود را دارد که فقط باید مخالف شریعت نباشند. تکفیری ها هر صاحب اقتدار سیاسی را که از عقاید آن ها پیروی نکند نامشروع و قتل آن ها را واجب می دانند.

۳- رد قواعد جهاد: به اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان جهان در اسلام جهاد وقتی واجب می شود که سرزمین های اسلامی مورد تهاجم و تهدید قرار گیرد. (جهاد تدافعی)

جهاد هم چنین دارای قواعد خاص خود از جمله عدم کشتار غیر نظامیان است. تکفیری ها به هیچ کدام از این قواعد پایبند نیستند و کشتار مردم بی گناه را نیز مجاز می دانند. به عنوان مثال گروه مسلح اسلامی الجزایر که تکفیری است در جنگ های داخلی آن کشور از کشتار دهها هزار انسان بی گناه حمایت کرد اما گروه جبهه آزادی بخش اسلامی که سلفی است فقط کشتار افراد دولتی را مجاز می دانست. ۴- رد حرمت خودکشی: در اسلام و مسیحیت و یهودیت خودکشی گناه نابخشودنی است در حالیکه تکفیری ها خودکشی برای کشتن دشمنان خدا را شهادت می دانند. از نظر آن ها افرادی که به اقدامات انتحاری دست می زنند شهید هستند و مستقیماً وارد بهشت می شوند.

۵- تروریسم: تکفیری ها برای کشتن دشمنان خدا تروریسم را مجاز می دانند. گروه القاعده از لحاظ مذهبی تکفیری محسوب می شود. به عبارت دیگر یک شاخه کوچک رادیکال در اجتماع سلفی یعنی تکفیری ها معتقدند که استفاده از خشونت و ترور برای برکناری رهبرانی که براساس اسلام حقیقی رفتار نمی کنند یک وظیفه اسلامی است.

البته این نکته را نباید فراموش کرد که بن لادن و طرفداران او خود را وهابی یا سلفی یا تکفیری توصیف نمی کنند، اگرچه ممکن است از روح و سنت وهابی الهام گرفته باشند، ایدئولوژی بن لادن قبل از آن که وهابی یا سلفی باشد یک دیدگاه سیاسی است نسبت به وضعیت خاورمیانه و جهان؛ مبارزه القاعده با رژیم های سرکوبگر در کشورهای مسلمان یا دولت امریکا به این علت نیست که آن ها در زمره کفار قرار دارند، بلکه به دلیل انتقادی است که از سیاست های سرکوبگرانه علیه مسلمانان دارند. البته آن ها برای توجیه اقدامات خود از اصول و مبانی مذهبی استفاده می کنند، پس می توان نتیجه گرفت اصل ایدئولوژی القاعده سیاسی است بعلاوه توجیهات مذهبی. (همان، ص: ۱۱۵)

جنبشهای اسلامی

جنبش کوششی جمعی برای پیشبرد یا مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه ای است که خود بخشی از آن را تشکیل می دهد (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ص: ۱۲۹). جنبش ها حرکت هایی معمولاً درازمدت هستند که تعداد کثیری از مردم به طور فعال در آن ها شرکت

می کنند(همان، ص:۸). مجموعه ای از این قبیل فعالیت ها که با انگیزه اسلامی و برای پیاده کردن اهداف اسلام و ایجاد نوآوری در اسلام، کنترل و احاطه بر واقعیت ها و توجیه و اداره درست آن ها به وجود آمده است جنبشهای اسلامی گویند. (علیخانی، ۱۳۸۴، ص:۱۲۲-۱۲۳)

در این بخش به معرفی جنبش اسلامی اخوان المسلمین در مصر و جنبش القاعده پرداخته و سپس به بررسی علل خشونت در این جنبشها می پردازیم.

جنبش اسلامی اخوان المسلمین

یکی از مهم ترین جنبشهای اسلامی که تأثیرات شگرفی بر مصر و چندین کشور اسلامی دیگر نهاد، «اخوان المسلمین» است. شکل گیری جنبش اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ میلادی مهمترین نقطه عطف در حیات اسلام سیاسی در قرن بیستم است(امامی الطریقی، ۱۳۸۷، ص:۷۱)

جنبش «اخوان المسلمین» را اصولاً باید زائیده اوضاع سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر مصر در پی رواج سکولاریسم و ناسیونالیسم برای اصلاح اوضاع این کشور در دوران اختناق بعد از انقلاب ۱۹۱۹ مصر بر ضد انگلیس دانست. (آقایی و صفوی، ۱۳۶۵، ص: ۹) این گروه به تدریج تبدیل به الگوی بسیاری از جنبشهای بنیادگرای اسلامی در سراسر جهان اسلام شد.

بریتانیا در دوره استعمار مصر به غربی کردن نهادهای قانونی و مدنی این کشور پرداخت. قوانین غربی به طور فزاینده جای قوانین اسلامی را گرفت و آموزش سکولار به رقابت با مکاتب و مدارس مذهبی پرداخت. از نظر اکثریت مردم، فرهنگ مصر مورد تهاجم ارزش های غربی قرار داشت و ارزشهای اسلامی در حال افول بود. در چنین شرایطی حسن البناء در سال ۱۹۲۸ جامعه «اخوان المسلمین» را تأسیس کرد. دغدغه اصلی او افول ارزش های اسلامی بود. او با انتقاد از شرایط موجود مصر بر اصلاحات اساسی اسلامی و مبارزه با استعمار تأکید داشت. در شرایط فساد، انحطاط و انحراف از اسلام، اخوان راه حل بازگشت به اسلام راستین را مطرح کرد. (عباس زاده فتح آبادی، ۱۳۸۸، ص:۱۱۵)

مصر را می توان کانون خیزش اسلامگرایی بنیادین دانست. نقطه اوج این خیزش، بنیانگذاری جنبش «اخوان المسلمین» بود. مصر در سالهای میان دو جنگ جهانی کانون فشارهای متضاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به حساب می آمد و این عوامل، زمینه های مناسبی را برای ظهور اخوان المسلمین فراهم می آورد. مشخصه این محیط بحرانی، نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اروپا بود. عکس العمل مصری ها هم در قبال این مسئله به دو صورت ظاهر می شود:

- جریان نخست، ناسیونالیسم مصری بود که مبارزات مصطفی کمال علیه بریتانیا سمبل آن است.
- دومین جریان، جریان اصلاح گری اسلامی بود که زیر نظر شیخ محمد عبده بود.

ولی حسن البناء اعتقاد داشت که این دو جریان نتوانسته بودند مصر را از یوغ استعمارگران نجات دهند. به همین دلیل از بازگشت به بنیادهای اسلام، یعنی دعوت به بنیادگرایی استقبال می کرد که همین مسئله هم زیر بنای شکل گیری اخوان المسلمین گشت. (محمودی، ۱۳۷۶، ص:۱۰۸)

اخوان المسلمین به عنوان کهن ترین سازمان بنیادگرا برای تبلیغ ایدئولوژی خود در بعضی کشورهای عربی پایگاهی برای خود فراهم نمود و تبعید شدگان اخوان، به هیأت های تبلیغی تبدیل شدند که تلاش هایی را برای ایجاد وحدت در جوامع اسلامی انجام داده اند. (دکمجیان، ۱۳۷۷، ص:۴۰۳)

تجربه اخوان نشان می دهد که سازمان های بنیادگرای اسلامی در پاسخ به بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی به سرعت رشد می کنند و در نهایت برنامه کاری، آن ها را در مقابل دولت قرار می دهد. دولت های عمدتاً غیر مردم سالار در اکثر کشورهای اسلامی به سرکوب رهبران بنیادگرا می پردازند و این خلاء را افراد خشونت طلب پر می کنند. البته در مصر پس از بناء، حسن اسماعیل الهضیبی به اقدامات میانه رو ادامه داد. حسن الهضیبی به همراه دیگر رهبران این جماعت برآن بودند که اخوان المسلمین را اساساً جماعت دعوت و ارشاد معرفی کنند و نه جماعت سیاسی و حزبی که عقاید حزبی خویش را ابزار رسیدن به قدرت قرار دهد. او که وارث بر حق اندیشه و منش حسن البناء بود اعلام کرد برای اجرای کامل شریعت از طریق تربیت و هدایت و نصیحت متولیان امور و مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی موجود با هدف ایجاد تحولات برتر و عمیق تر خواهند کوشید و گر نه به گروهک های عقیدتی مانند جماعت های کمونیستی و یا

فرقه های اسلامی قدیمی (همانند خوارج) تبدیل خواهند شد. آنچه که هضیبی پیش بینی می کرد در آینده ای نزدیک به وقوع پیوست، از دل جماعت اخوان المسلمین گروههایی با الهام از اندیشه های افراطی سید قطب منشعب شدند که وجه مشترک شان اعتقاد به ضرورت تغییر اوضاع موجود از راه زور بود. جماعت التکفیر و الهجره در سال ۱۹۷۷ میلادی و جماعت الجهاد از سال ۱۹۷۹ به این سو. اخوان وظیفه دولت اسلامی را حراست از شریعت با تمام امکانات می دانست. اخوان المسلمین را می توان نماد اسلام سیاسی معتدل در نیمه نخست قرن ۲۰ دانست که حجم وسیعی از فعالیت های آن، معطوف به ابعاد اجتماعی، تربیتی و آموزشی بود. با کشته شدن حسن البنا در سال ۱۹۴۹ میلادی جریان رادیکال طلبی و تمایز طلبی به رهبری سید قطب در درون اخوان المسلمین شکل گرفت که منجر به انتخاب درونی آن شد. سید قطب تحت تأثیر ابوالاعلی مودودی نظریه حاکمیت و جاهلیت را مطرح کرد که تا امروز به عنوان راهبرد اصلی بنیادگرایی اسلامی یا اسلام سیاسی رادیکال شناخته می شود. سید قطب با استفاده از اندیشه های مودودی با به میان کشیدن بحث حاکمیت و نیز بحث مؤلفه های جهان بینی اسلامی گامی بلند به سوی بنیادگرایی برداشت. سید قطب تا پیش از سال ۱۹۵۲ میلادی اندیشه ای معتدل و تاحدی لیبرال داشت. در این دوره به اخوان المسلمین پیوست ولی تا سال ۱۹۵۴ همراه هزاران تن از اخوان ها در نتیجه بر خورد نخست عبد الناصر با اخوان المسلمین وارد زندان شد. (امامی الطریقی، ۱۳۸۷، ص: ۷۲-۷۵)

در اواخر دهه ۱۹۷۰ در اثر پیروزی انقلاب اسلامی ایران و همچنین امضای پیمان « کمپ دیوید » بین مصر و اسرائیل که منجر به پیوند فزاینده دولت مصر و آمریکا شد، زمینه را برای رشد بنیادگرایان اسلامی خشونت گرا یعنی گروه « جماعت اسلامی » و « جهاد اسلامی » که از اخوان جدا شدند فراهم شد. اوج این روند ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ بود. البته بدنه اصلی میانه رو اخوان همچنان به فعالیت های خود ادامه داد و در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در انتخابات مجلس، اتحادیه های دانشجویی و حرفه ای به پیروزی های قابل ملاحظه دست یافت. (عباسی زاده فتح آبادی، ۱۳۸۸، ص: ۱۱۶ و ۱۱۷)

اعضای اخوان المسلمین در مصر به دلیل سوء قصد به جمال عبد الناصر یکبار در ۱۹۵۴ م و یک بار در ۱۹۶۵ مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند (عنایت، ۱۳۵۰، ص: ۳۰)

در ترور ۱۹۵۴ م عده ای از رهبران طراز اول از جمله حسن هضیبی و شمار بسیاری از اعضای آن بازداشت شدند. در زمستان ۱۹۵۵ چند تن از اخوان اعدام شدند و عده ای به زندان های سنگین محکوم گشتند، اما حکم اعدام هضیبی به دلیل پیری، به حبس ابد تقلیل یافت. هر چند که وی اصرار می ورزید در این ترور دست نداشته است ولی سازمان مخفی که جزئی از اخوان المسلمین بود این ترور را انجام داده بود. (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ص: ۱۶) این واقعه هر چند که فعالیت آشکار اخوان را در داخل مصر دچار وقفه کرد، اما با سازماندهی مجدد در داخل و گسترش آن در خارج مصر، با شاخه های مختلف در همه جا به فعالیت خود ادامه داده و به تبلیغات وسیعی بر ضد جمال عبد الناصر رئیس جمهور مصر و به تبیین مواضع و افکار خود پرداختند.

با وجود تمام فشارها و سرکوب های مستمر، حکومت اخوان به فعالیت خود ادامه می دهد و ساختار تشکیلاتی اخوان المسلمین در مصر الگویی همچنان تاریخی، برای تشکیل گروه ها و سازمان ها و احزاب اسلامی جهان عرب و اسلام به شمار می رود و بطور سنتی روی جریانات سازمانی و فکری تشکیلات اسلام سیاسی، تأثیر می گذارد. (همان، ص: ۶۶)

رئوس اندیشه های سیاسی اخوان المسلمین عبارتند از:

- مبارزه مسلحانه با استعمار و دشمنان اسلام
- مبارزه با غرب گرایی و مظاهر تمدن اروپایی
- مبارزه با ملی گرایی که برای تفرقه مسلمانان ترویج گردیده است
- توأم بودن روحانیت با سیاست در اسلام
- پیروی اصل اجتهاد و تطبیق خود با زمان و دخالت عقل در کارها
- تأسیس حکومت الهی و جمهوری و نه سلطنتی
- استقلال اقتصادی چنانچه خود دست به تأسیس شرکت های تجاری زنند
- ایجاد نهضت اخلاقی برای اصلاح افراد مسلمان
- پیشبرد همزمان سیاست و اقتصاد با تعلیم و تربیت و بهداشت کشاورزی صحیح و تأمین امکانات ورزش. (همان، ص: ۶۶-۴۷).

جنبش القاعده

جنبش القاعده^۳ را براساس تعریف مورد نظر باتامور^۴ می توان چنین توضیح داد که این جنبش در سراسر کشورهای اسلامی، کوششی جمعی برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک خود، به منظور دگرگون ساختن سه حوزه کشورهای تابعه، جوامع اسلامی و جامعه جهانی برمبنای همان اهداف ایدئولوژی کاست. (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ص: ۱۳۱)

ریشه تاریخی این جریان به گرایش های خرد گریز موجود در تاریخ اسلام باز می گردد و باید آنان را پیرو و ادامه دهنده مسیر خرد گریزی در جهان اسلام دانست. مهم ترین این گرایش ها در تاریخ تمدن اسلام، فقهای اهل حدیث، متکلمان اشعری و خوارج هستند. البته خاستگاه اصلی القاعده وهابیت است که خود ریشه در جنبش سلفی، مذهب حنبلی و پیروان اهل حدیث دارد. نظریه پردازان و بسیاری از اعضای القاعده یا وهابی اند یا از پیروان مذاهب حنبلی و حنفی هستند که به وهابیت تمایل دارند. القاعده را جنبشی سلفی نیز دانسته اند؛ زیرا پیشوایان آن، یعنی احمد بن حنبل و ابن تیمه از نخستین مدعیان سلفی گری بوده اند. این جریان که از قرن سوم هجری پیدا شد، ریشه در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) با روایتی از ابن مسعود دارد. مطابق آن حدیث، به نقل از پیامبر (ص) آمده است: بهترین مردم، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می آیند و بعد دیگران که در پی آن ها می آیند. پس از ایشان مردمانی می آیند که گواهی هر یک سوگندشان است و سوگند هر کدام گواهی شان را نقض می کند. (مسجد جامع، ۱۳۸۰، ص: ۱۱)

بدون شناخت و هابیت، فهم و شناخت القاعده غیر ممکن خواهد بود. احمد بن حنبل، مؤسس مذهب حنبلی که وهابیان و رهبران القاعده به وی بسیار استناد می کنند، اساساً استدلال در مسائل ایمانی را حرام می دانست و مانند سایر علمای «اهل حدیث» بحث عقلی در مسائل اصولی اسلام را بدعت و در نتیجه حرام می شمرد. پس از او، ابن تیمیه، از بزرگان مذهب حنبلی که برخی وی را مؤسس واقعی وهابیت دانسته اند و نظریه پردازان القاعده اصولاً وامدار تفکرات او هستند، به حرمت علم کلام و منطق فتواداد. (مطهری، ۱۳۶۷، ص: ۲۶-۲۵)

همین رویکرد قرن ها بعد از فتوای محمد بن عبد الوهاب تجلی یافت. روش دین شناسی سلفیان که مبتنی بر قشری نگری و ظواهر متون مقدس است، تبعات و پیامدهایی در فهم آنان از دین برجا گذاشته و تصویر ذهنی ویژه ای از مفاهیمی مانند توحید، معاد، نبوت و آداب دینی ایجاد کرده است. برای نمونه، آنان مانند ابن تیمیه معتقدند: خدا روی عرش که بالاتر از آسمان و زمین است قرار دارد و دارای دست، صورت و جسم است؛ همانگونه که انسان ها جسم دارند. او نخستین فقیه سلفی است که این سخنان را آشکارا بیان کرده و رساله های متعددی درباره جسمانیت خدا نگاشته است. (امینی، ۱۳۷۶، ص: ۴۷۲)

به نظر می رسد مهم ترین استدلال سلفی ها در طول تاریخ برای صدور حکم «کفر» برای سایر مسلمانان، بیانات محمد بن عبد الوهاب باشد. وی می گوید: علما اتفاق نظر دارند کسانی که رسول خدا را در برخی احکام تصدیق و در برخی دیگر تکذیب می کنند و به برخی از قرآن ایمان می آورند و برخی دیگر را منکرند، سرانجام کافر محسوب خواهند شد. (همان، ص: ۱۶۶)

ویژگی «تکفیری» وهابیت از این حکم فقهی نشأت گرفته است که «قول بدون عمل» ارزش و اعتباری ندارد. آن ها معتقدند اگر کسی شهادتین بگوید، اما مردگان را بخواند، به آن ها استغاثه کند، از ایشان حاجت بخواهد و درخواست کند که رنج و ناراحتی او را برطرف سازند، چنین کسی کافر و مشرک بوده و خون و مال او حلال است. سلفیان در میان مسلمانان بیش از سایرین با شیعیان مخالفت می ورزند و نکته ای که در این باره از لحاظ تاریخی قابل توجه است اینکه فلسفه و علت وجودی این جنبش در طول تاریخ، مبارزه با تفکر شیعی است. (فقیهی، ۱۳۵۲، ص: ۱۴۳)

هدف ما از نقل این تکه های تاریخی صرفاً بازگو کردن تاریخ نیست، بلکه می خواهیم نشان دهیم که چگونه اندیشه های کسانی چون محمد بن عبد الوهاب در رفتار های سازمان القاعده نمود و تجسم عینی پیدا کرده است. وقتی او مسلمانان مخالف مسلک و مرام خویش

³-Alqaede

⁴-Tom Bottomore

با یک حکم می راند و همه را کافر، مشرک، منافق، مرتد، بت پرست و مانند آن اعلام می کرد، خود پیامدهایش را نیز می دانست. پیامد های آن سخنان و فتوای های فقهی از همان ابتدا بسیار روشن بود. سخنان ملا نیازی حتی کشتار حدود دوازده هزار نفر در یک شب در مزار شریف چیزی تازه ای نبود، تنها یک پرده از یک سناریویی بود که از احمدبن حنبل سرچشمه می گرفت و در مسیر تاریخی خود به کسانی چون ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهاب و سرانجام بدست بزرگان القاعده و طالبان رسیده بود که ملا نیازی و سربازان زیر امرش تنها مأمور اجرای شریعت بودند. جالب این است که مذهب رسمی اهل سنت در افغانستان حنفی است ولی همه این خشونت های اخیر طالبان به دستور مستقیم عرب هایی صورت می گرفت که انگیزه های بیشتری برای قتل و غارت و ریشه های نظری محکم تری داشتند. در تمام دوران طالبان و در همه جای افغانستان محصلان دیوبندیسلم پاکستانی و عرب های افغان در کنار طالبان بودند و بیشترین خشونت ها و قتل عام ها در افغانستان به وسیله آن ها و یا به دستور آن ها انجام می یافت.

بررسی دلایل و زمینه های خشونت افراطی

سیاست استعماری چهار اثر در جوامع اسلامی بر جای گذاشت:

- ۱- غیر مذهبی (سکولاریزاسیون) کردن جوامع اسلامی، به ویژه دولت و نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن
- ۲- سلطه لگوی غربی و وابسته شدن نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اسلامی به غرب که خود، سلطه مذکور را نهادینه کرد
- ۳- قطب بندی کردن آموزش بر محور نهادهای آموزشی سنتی و نهادهای آموزش نوین که به ظهور گروهی از نخبگان جدید که با مردم بومی بیگانه بودند، منجر شد.
- ۴- بحران رهبری که در اثر نابودی سازمان یافته رهبری سنتی جوامع اسلامی و تحمیل رهبری سیاسی از خارج، که از اعتماد مردم برخوردار نبود، به وجود آمد (احمدی، ۱۳۸۴، ص: ۵۹)

حدود بیش از دو دهه است که گروه های منسجم و سازمان یافته کوچک و بزرگ تحت عنوان جنبشهای اسلامی یا با استناد و یا اعتقاد به اسلام، در سطوح محلی، ملی، منطقه ای و بین المللی ظاهر شده اند و به سبب اقداماتشان که پیامدهای عمیق و گسترده ای دارد به شدت مورد توجه کشورها و متفکران قرار گرفته اند. یکی از ویژگی های مهمی که در رابطه با جریان ها و حرکت های اسلامی - دست کم برای غیر مسلمانان - به ذهن متبادر می شود، مبارز بودن آن هاست که گاه از آن به تندروی یا افراطی گری تعبیر می شود. نکته مسلم و غیر قابل انکار این است که نوع خاصی از عملکرد و راهبرد این حرکت ها، موجب شده نام آن ها - با تندروی و احتمالاً خشونت عجین گردد. (علیخانی، ۱۳۸۴، ص: ۱۲۲)

از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد روند افراطی شدن بنیادگرایی اسلامی نیز آغاز شد. از این پس گروه های بنیادگرای افراطی به سمت اقدامات خشونت آمیز و تروریسم برای از بین بردن رژیم های فاسد در کشورهای اسلامی روی آوردند. (فتح آبادی، ۱۳۸۶، ص: ۴۵)

افراطی گری و رادیکالیسم در جهان سوم از سوی یک واکنش طبیعی بر ضد فشارها و بی عدالتی ها و از سوی دیگر، واکنش بر ضد کوشش های غرب در تحمیل فرهنگ غربی بر جهان سوم است. طبیعت استبدادی رژیم های فعلی کشورهای اسلامی که مشروعیتشان را از دست داده اند، عامل افراطی گری و خشونت در جهان اسلام است. به کارگیری خشونت بر ضد این رژیم ها فقط به اسلام گرایان اختصاص ندارد، بلکه همه ناراضیان از نظام از این شیوه استفاده می کنند. زیرا این دولت ها و رژیم ها به دولت های خانوادگی و شخصی تبدیل شده اند و از توده های مردم بریده اند. (علیخانی، ۱۳۸۴، ص: ۱۲۴)

در این میان عواملی نیز وجود دارد که اقدامات جمعی خشونت بار طرفداران جنبشهای اسلامی را تقویت می کنند که عبارتند از:

توجیهات ارزشی و هنجاری: منظور از توجیهات ارزشی و هنجاری، اندیشه ها و عقایدی است که به خودی خود توسل به اقدامات قهر آمیز و خشونت بار را در جنبشهای اسلام گرایانه تأیید یا تجویز می کنند. جنبشهای اسلامی از این نظر بویژه به قرآن به عنوان معتبرترین منبع مسلمانان تکیه می کنند که در آیات متعدد آن توسل به اقدامات قهرآمیز با هدف مبارزه با حاکمان ظالم یا غیر مؤمنان و ستمگران در راه خداوند و شرع مقدس یا استقرار نظام اسلامی مورد قبول واقع شده است. بسیاری از گروه های اسلامی رادیکال برای تأیید اقدامات قهرآمیز خود علیه دولت های مستقر در خاورمیانه به این گونه آیات توسل می جویند و ادبیات موجود آن ها تأیید کننده این مطلب است. رایج ترین آیات مورد استفاده اسلام گرایان رادیکال عبارتند از:

(قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرُّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) آیه ۱۴ سوره توبه

با آنان بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان می کند و شما را برایشان پیروزی می بخشد و دل های گروه مؤمنان را خنک می گرداند.

(وَإِنْ تَكَثَّرُوا أَيْمَانُهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكَفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) آیه ۱۲ سوره توبه

و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند پس با پیشوایان کفر بجنگید چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ) آیه ۱۹۳ سوره بقره

با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.
(وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا) آیه ۷۵ سوره نساء

و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید همانان که می گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاری برای ما تعیین فرما.

سنت ها و سوابق تاریخی: نمونه های تاریخی از اقدامات قهرآمیز مسلمانان در مبارزه با تجاوز بیگانگان غیر مسلمان یا حکام ظالم مسلمان، و یا مواردی از تاریخ صدر اسلام که طی آن رهبران و پیشوایان اسلامی برای دفاع از اصول و عقاید و ارزشهای اسلام در برابر ظلم ایستادگی کرده و به ناچار به مبارزه قهرآمیز متوسل شدند، برای جنبشهای اسلامی رادیکال بسیار الهام بخش بوده است. به طور نمونه، مقاومت حضرت امام حسین (ع) در برابر یزید، حاکم نامشروع وقت و شهادت وی و یارانش در کربلا، از نظر جنبشهای شیعی معاصر، نمونه عالی مقاومت قهرآمیز در برابر رژیم های ظالم و غیر مؤمن بوده است.

اقتدار سازمانی و نهادی: میزان پایگاه مردمی، رهبری و سازمان نقش مؤثری در تشویق اقدام جمعی قهرآمیز به عهده دارد. آن دسته از جنبشهای اسلام گرای معاصر نظیر سازمان آزادیبخش اسلامی، جماعه المسلمین و سازمان الجهاد در مصر، یا حزب التحریر الاسلامی در اردن که از ساختار سازمانی قوی، و رهبری نیرومند برخوردار بوده اند، بیشتر از سایر گروههای اسلام گرا به اقدامات جمعی خشونت بار متوسل شده اند.

سکولاریسم: با توجه به این مسئله که اسلام گرایان به آمیزش دین و سیاست اعتقاد دارند و با هرگونه جدایی میان این دو نهاد مخالفت می کنند، در پیش گرفتن سیاستهای آشکار غیر مذهبی و سکولاریستی، اقدام جمعی اسلامی و بویژه گرایش اسلام گرایان به رویارویی قهرآمیز و خشونت بار را افزایش می دهد. به طور نمونه آن گروه از رژیم های سیاسی عرب که سیاستهای سکولار را پیشه خود کرده اند بیشتر در معرض چالش اسلام گرایان رادیکال قرار گرفته اند. برعکس همچنان که از میزان توسل دولت های موجود به سیاستهای غیر مذهبی کاسته می شود، توجیه اقدامات جمعی خشونت بار نیز دشوارتر و توسل به آن ها کمتر می شود.

سرکوب و فشار: هرچه میزان سیاستهای قهرآمیز دولت های خاورمیانه ای با اسلام گرایان و جنبشهای اسلامی شدیدتر باشد، تمایل به توسل به اقدامات جمعی خشونت بار در میان اعضا و طرفداران این جنبشها افزایش می یابد. گرچه ممکن است سیاستهای فشار و سرکوب دولت ها تأثیر منفی بر سطح اقدام جمعی خشونت بار بگذارد و آن ها را کاهش دهد، اما این تأثیر کوتاه مدت خواهد بود و در درازمدت میزان نارضایتی را بالا می برد و با فقدان راههای مسالمت آمیز بروز مخالفت، اقدامات خشونت بار جمعی جای آن را می گیرد.

مداخله خارجی: حمایت دولت های خارجی از دولت های بومی در خاورمیانه و سیاست های قهرآمیز آن ها در برابر جنبشهای اسلامی، در جهت دادن به اقدام جمعی خشونت بار اسلامی تأثیر زیادی دارد. مداخله خارجی مستقیم یک قدرت خارجی در یک سرزمین اسلامی، بالاترین حد توسل به اقدام جمعی خشونت بار را که به شکل جهاد تجلی پیدا می کند، به همراه دارد. تقسیم جهان به دو قلمرو دارالاسلام و دارالحرب در اندیشه حقوق بین المللی و روابط بین المللی اسلامی و اعتقاد به اینکه قدرتهای غیر اسلامی همیشه در پی نابودی قدرت مسلمانان بوده و در حال جنگ با جهان اسلام به سر می برند، توسل به اقدام جمعی خشونت بار در برابر مداخله خارجی را تسهیل می کند.

جنبش اسلامی گرای عصر حاضر در بسیاری از کشورهای عرب دچار تفرقه است. اختلافات در ایدئولوژی و تاکتیک، به اضافه

کشمکش میان رهبران، غالباً باعث تفرقه در میان گروه های اسلام گرا شده است. کشمکش های ایدئولوژیک ناشی از تعبیرهای گوناگون از پیام اصلی اسلام و نیز ناشی از وجود تفاوتها در پایگاه اجتماعی گروه ها و رهبران مختلف اسلام گرا است. (پا برجا، ۱۳۸۶، ص: ۹۷)

رابطه اسلام گرایان با نخبگان حاکم عرب در بهترین حالت یک مصالحه موقت و یک همزیستی دشوار است. برخی از رژیم ها تلاش کرده اند با اسلامی کردن جزئی و مشارکت سیاسی سمبولیک، اسلام گرایان را به همکاری طلبیده و در عوض حمایت آن ها را به دست آورند. اسلام گرایان ضمن آمادگی برای مشارکت سیاسی، در برابر غیر مذهبی شدن خودشان مقاومت کرده و در عین حال مصرانه خاستار اجرای کامل شریعت توسط دولتهای ملی شده اند (همان، ص: ۹۴)

با توجه به تاریخ پر فراز و نشیب ۸۰ ساله جنبشهای اسلامی از شکل گیری اخوان المسلمین تا حال حاضر، می توان سه نوع اقدامات خشونت بار را از یکدیگر متمایز کرد:

۱- خشونت های واکنشی

۲- خشونت ایدئولوژیک

۳- خشونت فرقه ای

به لحاظ سلسله مراتب دامنه خشونت و تلفات ناشی از آن، نوع نخست را می توان در پائین ترین و نوع سوم را در بالاترین درجه سلسله مراتب قرارداد. نوع نخست خشونت، به اقداماتی اشاره دارد که گاه به گاه و در واکنش به اقدامات خشونت بار و سرکوبگر حکومت ها، از سوی اعضای جنبشهای اسلامی صورت گرفته است و اقدامی برنامه ریزی شده محسوب نمی شود، نوع دوم برخلاف نوع نخست، خشونت سازمان یافته ای است که در چارچوب راهبرد کلی جنبشهای اسلامی برای سرنگونی رژیم های سیاسی به کار گرفته شده است و جنبشهای اسلامی در سالهای دهه ۱۹۸۰-۱۹۶۰ از این نوع خشونت ایدئولوژیک استفاده می کردند. نوع نخست خشونت، یعنی خشونت واکنشی در سال های دهه ۱۹۶۰-۱۹۴۰ در جنبشهای اسلامی دیده می شده است، اما نوع سوم خشونت که آن را خشونت فرقه ای تعبیر کردیم، برخلاف دو نوع نخست، هم به لحاظ اهداف مورد نظر و هم به لحاظ دامنه تلفات، بسیار گسترده تر از آن ها بوده است. در واقع در دو نوع خشونت واکنش و خشونت ایدئولوژیک، جنبشهای اسلامی مقامات حاکم رژیم های غربی و یا مأموران امنیتی بالا را هدف قرار می دادند و از کاربرد خشونت علیه مردم عادی پرهیز می کردند، اما در نوع سوم که نوعی اقدام کورکورانه و تروریستی است، مردم عادی و غیر نظامی نیز هدف عملیات خشونت بارگروه های اسلامی تندرو قرار گرفته اند. به همین لحاظ می توان آن را خشونت فرقه ای ناشی از تعصبات قبیله ای، هر چند در چارچوب ابزار نوین، قلمداد کرد. توضیح در مورد هر یک از این نوع خشونت های سه گانه و آرایه مثال های کافی، تمایز بین آن ها را بیشتر نشان می دهد. (احمدی، ۱۳۸۴، ص: ۳۹-۴۰)

خشونت واکنشی: جنبش اخوان المسلمین از سال بنیادگذاری خود در ۱۹۲۸ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ به ندرت از خشونت و عملیات قهر آمیز برای رسیدن به برنامه های خود استفاده کرد. گرچه در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی، یک گروه مخفی در درون سازمان ایجاد شد و به تدریج به جمع آوری اسلحه و آموزش نظامی مشغول شد، این اقدامات در راستای برنامه خاصی برای مقابله با مقامات حکومتی و یا رقبای و مخالفان آن ها صورت نمی گرفت. اصولاً اخوان المسلمین تا سال ۱۹۴۸، یعنی جنگ فلسطین، هیچ گونه استفاده ای از اسلحه نکرد. در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸، داوطلبان اخوان در جبهه های جنگ فلسطین به همراه نیروهای ارتش مصر شرکت کردند و آنجا بود که اولین آزمایش و تجربه اخوان در کاربرد اسلحه و خشونت عملی شد. ناتوانی اعراب در شکست اسرائیل و نیز اشغال سایر سرزمینهای فلسطینی از سوی دولت یهود، نارضایتی اعراب، نیروهای نظامی مصر و از جمله سازمان اخوان المسلمین را به دنبال آورد. انتقادات شدید مطبوعات اخوان به دولت مصر به خاطر عدم همکاری با نیروهای نظامی، باعث غیر قانونی کردن سازمان از سوی نخست وزیر (نقراشی پاشا) و بستن مطبوعات آن ها و دستگیری برخی از اعضای سازمان شد. فضای حاکم بر سیاست های مصر و جهان عرب از یک سو و اقدامات دولت نقراشی پاشا باعث شد تا شبکه مخفی درون اخوان المسلمین در اواخر ۱۹۴۸ با استفاده از ابزار قهریه، نقراشی پاشا را ترور کند. این نخستین اقدام خشونت بار اخوان پس از تأسیس آن بود. مدتی بعد حسن البنا، رهبر سازمان، از سوی عناصر ناشناس که احتمالاً نیروهای امنیتی دولت بودند، به قتل رسید (آقای و صفوی، ۱۳۶۵، ص: ۸۸-۸۲).

به رغم ترور حسن البنا سازمان از توسل به خشونت علیه دولت خودداری کرد. اقدامات مسلحانه بعدی اخوان در ماه های نخستین ۱۹۵۲ نیز در واقع علیه نیروهای نظامی انگلستان در منطقه کانال سوئز صورت گرفت که تا حدی زمینه ساز آشوب های ماه ژوئیه

و کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر در ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ بود. (نجاتی، ۱۳۷۷، ص: ۸۵-۷۰)

به تدریج رابطه میان اخوان و دولت بر سر خواسته های اسلامی تیره شد و سرانجام به انحلال اخوان المسلمین منجر گردید. قرارداد ۱۹۵۴ ناصر با انگلستان که به بریتانیا اجازه می داد همچنان بخشی از نیروهای خود را در کانال سوئز نگاه دارند، باعث حملات لفظی شدید اخوان به ناصر شد. فشار دولت و انتقادات اخوان به تیره شدن روابط و سرانجام به اقدام جناح مخفی اخوان برای ترور ناصر در سال ۱۹۵۴ منجر شد. این اقدام تروریستی علیه ناصر، باعث آغاز سرکوب گسترده جنبش اسلامی و دستگیری بخش اعظم اعضای آن و اعدام چند تن از رهبران تندروی شاخه مخفی شد. از آن به بعد اخوان فرصت دست زدن به خشونت را پیدا نکرد، اما در واکنش به اقدامات خشونت بار رژیم ناصر در شکنجه و اعدام اعضای اخوان در زندان های مصر، برخی از رهبران فکری جنبش اسلامی در داخل زندان به سوی رادیکالیسم گرایش پیدا کردند و به ایدئولوژیک کردن استفاده از خشونت دست زدند. (احمدی، ۱۳۸۴، ص: ۴۱)

خشونت ایدئولوژیک: گروههایی نظیر سازمان آزادی بخش اسلامی به رهبری دکتر صالح سریه، گروه جماعه المسلمین (معروف به التکفیر و الهجره) به رهبری مهندس شکری مصطفی، سازمان جهاد به رهبری افرادی چون عبدالسلام فرج، عبود الزمر، عمر عبدالرحمن و دیگران و سرانجام گروه جماعه الاسلامیه، همگی گروههای مخفی مسلحی بودند که در میان دانشگاه های مصر و سایر عرضه های اجتماعی به کادر سازی و آموزش نظامی اعضای خود مشغول بودند. همه این گروه ها، استفاده از خشونت علیه رژیم سیاسی و نیروهای آن را با توسل به اندیشه های سید قطب که از چارچوب ایدئولوژیک منسجمی برخوردار بود و از خشونت برای رسیدن به قدرت سیاسی و ایجاد یک نظم سیاسی جدید استفاده می کرد، توجیه می کردند. تفسیر آیات جهاد و قتال در قرآن و زندگی برخی فقهای تندروی اهل سنت نظیر ابن تیمیه برای ساختن و پرداختن آن چارچوب ایدئولوژیک مورد بهره برداری قرار گرفت. این نوع تفسیرهای رادیکال از متون اسلامی و احادیث و نوشته های اندیشمندان اسلامی در تمامی آثار سازمانی گروه های مذکور به چشم می خورد. نکته مهمی که باید در این راستا به آن توجه کرد، آن است که خشونت ایدئولوژیک نیز همانند خشونت واکنشی دوره قبل، تنها علیه حاکم و مقامات و نیروهای امنیتی آن به کار برده می شد. (همان، ص: ۴۳)

خشونت فرقه ای: این نوع خشونت گرچه با هدف سرنگونی رژیم حاکم یا دولت های دشمن صورت می گیرد. لزوماً عوامل دولتی هدف حملات خشونت بار گروه های اسلام گرا قرار نمی گیرند. این نوع خشونت نه تنها تفاوتی میان اهداف دولتی و غیر دولتی قابل نمی شد. بلکه در به کار گیری میزان خشونت علیه اهداف مورد نظر خود نیز محدودیتی قابل نبود. در گیری های خشونت بار وهولناک میان دولت و جنبشهای اسلامی الجزایر و کشتار صدها غیر نظامی از هر دو سو، از اولین نمونه های گسترش خشونت فرقه ای و کورکورانه در غرب جهان عرب بود. باید توجه داشت که ریشه های این نوع عقاید فرقه ای به دوران اولیه قرون اسلامی می رسد. عقاید احمد بن حنبل و دیدگاه های تند وی نسبت به سایر مذاهب اسلامی که همه آن ها را بدعت گرا می خواند، نخستین منبع این نوع خشونت گرایی فرقه ای بود. گذشته از ابن حنبل، ابن تیمیه از پیروان او، سهم بیشتری در ظهور فرقه گرایی خشونت طلب و در نهایت وهابیت بازی کرد. (احمدی، ۱۳۸۴، ص: ۴۴-۴۷)

نتیجه گیری

استدلال های جزم گرایانه بعضی گروه های اسلام گرا همانند دیگر گروه های بنیادگرای مذهبی در دیگر کشورهای جهان در برخورد با تغییرات اجتماعی، اقتصادی و تکنولوژیک باعث شده تا دین اسلام به عنوان یک دین بنیادگرا حداقل در نظر مغرب زمین نگریسته شود. تأکید بر تقدس و برتری برخی از دلایل و استدلالات دین اسلام بر دیگر جنبه های آن باعث شده تا بنیادگرایان خط تمایزی بین خودی ها و غیر خودی ها ترسیم کنند.

فعالیت گروه های اسلام گرا و بنیادگرا را نمی توان فقط با تکیه بر عامل مذهب توضیح داد. گفتمان صرف مذهبی نمی تواند تبیینی مناسب از جریان اسلام گرای سیاسی، بنیادگرایی اسلامی و جهادگرایی معاصر و تحولات آن ها ارائه داد. البته که گروه های اسلام گرای افراطی و بنیادگرا از الهامات مذهبی برای توجیه اقدامات خود بهره می گیرند.

نکته دیگر اینکه، پدیده بنیادگرایی ذاتاً خشونت طلب نیست، بلکه عواملی مانند استعمار، نوگرایی و همچنین عقب ماندگی کشورهای اسلامی و همچنین سیاست های آمریکا در منطقه خاورمیانه بویژه در حمایت از اسرائیل و رژیم های دیکتاتور و سرکوبگر منطقه و عدم توجه این رژیم ها به مطالبات گروه های اسلام گرا، در چرخش بنیادگرایی به سمت خشونت تأثیرگذار بوده است.

مراجع

- آقایی، بهمن و صفوی، خسرو، (۱۳۶۵) *اخوان المسلمین: تاریخ پیدایش، تحولات و فعالیت های جنبش اخوان المسلمین در یک قرن اخیر*، تهران، انتشارات رسام.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۴) *جنبشهای اسلامی و خشونت در خاورمیانه*، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۵۶-۳۱.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۴) *آینده جنبشهای اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چارچوب نظری*، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، صص ۹۲-۵۵.
- اسماعیلی، حمید رضا، (۱۳۸۶) *القاعده در پندار تا پدیدار*، تهران، اندیشه سازان نور.
- اسماعیلی، طوبی، (۱۳۸۴) *اخوان المسلمین مصر و تأثیر آن بر اندیشه دینی در ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده الهیات، ادبیات و علوم انسانی.
- امینی، عبدالحسین، (۱۳۷۶) *الغدیر*، ترجمه جمال موسوی، جلد سوم، تهران بنیاد بعثت.
- امامی الطریقی، سید محمد حسن، (۱۳۸۷) *تأثیرات دوسویه وهابیت و القاعده در خاورمیانه (با تأکید بر عربستان)*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، دانشکده علوم سیاسی.
- پابرجا، غلامرضا، (۱۳۸۶) *تأثیر جهانی شدن بر جنبشهای احیاء مذهب (با مطالعه موردی گروه رادیکال القاعده)*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی.
- دکمجیان، هرایر، (۱۳۷۷) *اسلام در انقلاب جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)*، مترجم دکتر حمید احمدی، تهران، سازمان انتشارات کیهان.
- روا، الیویه، (۱۳۷۸) *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه حسین امین و محسن مدیر شانه چی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی
- عباس زاده فتح آبادی، مهدی، (۱۳۸۸) *بنیادگرایی اسلامی و خشونت*، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴، صص ۱۲۸-۱۰۹.
- عباس زاده فتح آبادی، مهدی، (۱۳۸۶) *سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و تغییر راهبرد القاعده*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران.
- علیخانی، علی اکبر، (۱۳۸۴) *جنبشهای اسلامی از نگاه راشد الغنوشی*، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۱۴۲-۱۲۱.
- عنایت، حمید، (۱۳۵۰) *اسلام و سوسیالیسم در مصر و سه گفتار دیگر*، تهران، نشر موج.
- فقیهی، علی اصغر، (۱۳۵۲) *وهابیان*، چاپ اول، تهران انتشارات صبا.
- فیرحی، داوود، (۱۳۸۹) *دین و دولت در عصر مدرن*، جلد اول، نشر رخدادوند.
- مارسون، پیتر، (۱۳۸۸) *طالبان: جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر مرکز.
- محمودی، مهدی، (۱۳۸۸) *جهانی شدن و جنبشهای اسلامی معاصر (مورد شناسی: طالبانیسم در افغانستان و جنبش اصلاحات سال ۱۳۷۶ در ایران)*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه رازی، گروه علوم سیاسی.
- مسجدجامعی، زهرا، (۱۳۸۰) *نظری بر تاریخ وهابیت*، تهران، صریر دانش.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۷) *آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی - عرفان - کلام)*، جلد دوم، تهران، صدرا، ۱۳۶۷
- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۷) *جنبشهای ملی مصر*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- هی وود، اندرو، (۱۳۷۹) *درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی*، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، وزارت امور خارجه.
- Davidson, Lawrence, *Islamic Fundamentalism*, New York, Green wood press, 1998.